

افسانهٔ جامعهٔ مدنی



بهرام رحمانی

www.KetabFarsi.com

افسانهٔ جامعهٔ مدنی

بهرام رحمانی

www.KetabFarsi.com

افسانه جامعه مدنی

نویسنده : بهرام رحمانی

ناشر : انتشارات فروغ

چاپ اول : پائیز ۱۳۸۰ . ۱-۲

طرح روی جلد : علی پور

چاپ : چاپخانه مرتضوی . کلن

آدرس نویسنده

Bamdad
Box 523
101 30 Stockholm, Sweden
E-Mail: bamdadpress@swipnet.se

انتشارات فروغ

Forough Book
Jahn Str. 24
50676 Köln
Germany
Tel.: 0049 221 9235707
Fax: 0049 221 2019878

فهرست مطالب

۱۳	آغاز سخن
۲۹	فصل اول: انتخابات دوم خرداد ریاست جمهوری و قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی ایران
۳۰	– اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران قبل از انتخابات دوم خرداد
۳۴	– انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶
۳۶	– چند اصل از قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی ایران
۴۱	فصل دوم: خاتمی در خط امام روح الله خمینی
۴۲	– احکامی از توضیح المسائل خمینی
۴۵	– آیه‌هایی از قرآن
۴۹	– چند حدیث
۵۱	– پاره‌ای از قوانین اسلامی
۵۴	– فهرست منابع
۵۵	فصل سوم: افسانه جامعه مدنی
۵۶	– جامعه مدنی
۶۲	– نظر سران و تئوری پردازان رژیم، در رابطه با جامعه مدنی
۶۵	– فهرست منابع
۶۷	فصل چهارم: اقتصاد
۶۸	– دولت و اقتصاد
۷۰	– بودجه سال ۱۳۷۷
۷۱	– بودجه سال ۱۳۷۸
۷۵	– بودجه سال ۱۳۸۰
۷۸	– توسعه اقتصادی
۹۴	– نقش بنیاد مستضعفان در اقتصاد ایران

۹۷	– تورم و گرانی
۹۹	– ۴۰۰ میلیارد دلار کجا رفت؟
۱۰۱	– جمع‌بندی
۱۰۵	– فهرست منابع

فصل پنجم: موقعیت کارگران

۱۰۷	
۱۰۸	– نگاهی به وضع کارگران
۱۱۳	– کنترل شدید محیط‌های کارگری
۱۱۴	– اشتغال و بیکاری
۱۲۰	– معافیت کارگاه‌ها و مشاغل اداری پنج نفر و کم‌تر از شمول قانون کار
۱۲۳	– کار کودکان
۱۲۶	– فقر و فلاکت
۱۳۰	– دستمزد
۱۳۴	– مسکن
۱۳۶	– سوانح کارگری
۱۳۷	– جمع‌بندی
۱۴۲	– فهرست منابع

فصل ششم: زنان

۱۴۵	
۱۴۶	– اعتراض به حجاب اجباری
۱۵۳	– نرخ اشتغال زنان
۱۵۸	– درد و رنج زنان
۱۶۴	– جمع‌بندی
۱۶۵	– فهرست منابع

فصل هفتم: دانشگاه

۱۶۷	
۱۶۸	– دانشگاه و شورای انقلاب فرهنگی
۱۶۹	– شش روزی که ایران را لرزاند!
۱۸۰	– نقش «نویس» در حمله به کوی دانشگاه
۱۸۱	– اظهارات رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران

۱۸۲	– یکی از جلسات دادگاه واقعه کوی دانشگاه
۱۸۶	– تجمع دفتر تحکیم...
۱۸۷	– هیجدهم تیر و هراس جمهوری اسلامی
۱۹۰	– سخنرانی محمد خاتمی رئیس جمهور، به مناسبت «۱۶ آذر»
۱۹۱	– ظرفیت دانشگاه ها و بازار کار
۱۹۱	– جمعبندی
۱۹۵	– فهرست منابع

فصل هشتم: آزادی بیان و قلم

۱۹۷	
۱۹۸	– روزنامه نگاری حرفه ای جذاب و خطرناک
۲۰۰	– رژیم جمهوری اسلامی ایران دشمن «آزادی»
۲۰۳	– حمله به روزنامه ها
۲۰۶	– فتوای خامنه ای
۲۰۹	– ممنوعیت گروهی روزنامه ها
۲۲۱	– ادامه سناریوها علیه مطبوعات
۲۱۵	– جمعبندی
۲۱۸	– فهرست منابع

فصل نهم: شورش در شهرها

۲۱۹	
۲۲۰	– سنندج
۲۲۱	– جاجرم
۲۲۲	– خلخال
۲۲۳	– رشت
۲۲۴	– سروستان
۲۲۴	– شاتره
۲۲۵	– آبادان
۲۲۷	– قیر و فیروزآباد
۲۲۸	– مشهد
۲۲۸	– خرم آباد
۲۳۰	– عجب شیر

۲۳۱	— شهرک پردیس
۲۳۱	— اصفهان
۲۳۲	— چهاردانگه
۲۳۳	— هفتگل
۲۳۴	— سنندج
۲۳۵	— فهرست منابع

فصل دهم: جمهوری اسلامی و مسئله حقوق بشر

۲۳۷	— زندانیان سیاسی
۲۳۸	— گوشه‌هایی از گزارش موریس کاپیتورن
۲۴۰	— هر ثانیه یک نفر زندانی می‌شود
۲۴۲	— زندانیان در اتاق‌هایی به نام «قیامت»
۲۴۲	— ماجرای کرباسچی و شهرداران تهران
۲۴۵	— مکاشفات زندان، مهرانگیز کار
۲۴۸	— هتل اوین کمی پایین‌تر است، شهلا لاهیجی
۲۵۲	— اوین جای بدی نیست، شیرین عبادی
۲۵۵	— به فاصله یک دیوار، عمادالدین باقی
۲۵۷	— ناصر قلمبر دزفولی
۲۵۹	— نامه سرگشاده منوچهر محمدی، به هاشمی شاهرودی
۲۶۲	— گاهشمار جنایات و توحش رژیم جمهوری اسلامی
۲۶۴	— فهرست منابع
۲۹۰	

فصل یازدهم: تروریسم دولتی

۲۹۳	— «فدائیان اسلام»
۲۹۴	— ترور شهروندان در سال ۱۳۷۷، توسط وزارت اطلاعات
۲۹۶	— اعتراف وزارت اطلاعات در رابطه با ترورها
۳۰۳	— لیست اسامی تنی چند از قربانیان دی ماه ۱۳۷۷
۳۱۰	— وکلای پروانه و داریوش فروهر، مختاری و پوینده
۳۱۱	— گزارش ویژه قتل‌ها در ایران
۳۱۳	— اعتراف هاشمی رفسنجانی
۳۱۵	

- ۳۱۶ – ترور سعید حجاریان
- ۳۱۷ – سعید امامی: به من دستور داده شد که...
- ۳۲۰ – رژیم جمهوری اسلامی ایران، مشهورترین رژیم تروریست جهان
- ۳۲۴ – سابقه تروریسم رژیم جمهوری اسلامی ایران
- ۳۲۶ .. ادامه «سیاست دیالوگ انتقادی» دول غرب
- ۳۲۶ – عکس العمل سران رژیم جمهوری اسلامی در مقابل اعلام نتایج دادگاه برلین
- ۳۲۷ – نشست وزیران امور خارجه اروپا
- ۳۲۹ ... فهرست منابع

۳۳۱ فصل دوازدهم: آسیب‌های اجتماعی

- ۳۳۲ – آسیب‌های عمومی
- ۳۳۶ – اعتیاد در کمین جوانان
- ۳۳۸ – گزارش از بیست سال «مبارزه!» با مواد مخدر در ایران
- ۳۴۲ – فهرست منابع

۳۴۳ پایان سخن

www.KetabFarsi.com

آغاز سخن

دین اسلام در ایران، به زور سرنیزه و شمشیر به مردم تحمیل شده است. تاریخ شیعه در این کشور به سال ۱۵۰۱ میلادی، یعنی زمانی که شاه اسماعیل صفوی به قدرت رسید برمی گردد. حکومت شاه اسماعیل صفوی با بهره گیری از امکانات دولتی به ترویج و تبلیغ مذهب شیعه روی آورد تا در مقابل امپراتوری عثمانی حاکمیت خود را تحکیم بخشد. از آن زمان تا دوران معاصر، دولت‌ها با دستگاه مذهبی و روحانی، دست به دست هم داده‌اند تا مردم را به تبعیت از دین و دولت و سیاست‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خود، وادار نمایند. در واقع مردم ایران تنها در مواقعی از تاریخ توانسته‌اند در اثر مبارزه خود، به آزادی نسبی دست پیدا کنند، تاریخ این کشور و مردم‌اش، تاریخ جنگ و خون و کشتار و سرکوب بوده و هست. در غیاب روشنگری و آگاهی‌سازی جدی و پیگیر مردم، حکومت‌ها به راحتی توانسته‌اند آنان را به زنجیر بردگی بکشند. تا روزی که آگاهی در میان یک قشر کوچکی خلاصه می‌شود و جنبه اجتماعی پیدا نمی‌کند. خون و اشک و سایه حاکمان قداره‌بند از سر مردم کم نخواهد شد. دیروز حکومت شاهنشاهی، امروز رژیم جمهوری اسلامی و فردا؟؟؟ مگر این که واقعا از تاریخ بیاموزیم و اجازه ندهیم فردا هم اقلیتی با هر ایده و انگیزه بر جان و مال زندگی اکثریت مردمی که هیچ ابزار دخالت در حاکمیت را ندارند حاکم باشد. باز هم باید از تاریخ یاد بگیریم که سرنوشت خود را مستقیما خودمان رقم بزنیم و به نیروی اجتماعی و همبستگی انسانی هم سرنوشت‌های خودمان متکی باشیم. به شعارهای دهن پر کن و ظاهرا عامه پسند این و یا آن جریان نباید خوشبین بود. آرای مردم آگاه و موتور سر خود و آرای مردم ناآگاه و دنباله‌رو می‌تواند سرنوشت جامعه را در جهت مثبت و یا منفی تغییر دهد. این توده‌های میلیونی که دنبال خمینی و حکومت اسلامی راه افتادند؛ اکثرشان مردم ستم دیده و زحمتکشی بودند که حکومت از نا آگاهی‌شان بیش‌ترین سود را برد و هنوز هم می‌برد. اگر احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران در انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن، دنبال شعار به اصطلاح «ضد امپریالیستی» امام راه نمی‌افتادند؛ شاید امروز جامعه ایران جایگاه دیگری در تاریخ پیدا می‌کرد. بنابراین، مقصر اصلی احزاب و سازمان‌ها هستند که باید مورد استیضاح و

سئوال قرار گیرند، نه توده مردم.

امام خمینی مرد! چه تغییری در سرنوشت مردم به وجود آمد؟! قم، نجف، مشهد و... امام تولید می کنند. امامان دیگری در صف انتظار به سر می برند تا نوبت شان برسد. امامان اما، تا «ظهور» امام زمان، نمایندگان تام الاختیار خداوند «عادل» و «قادر» و «توانا» در روی زمین و قیم بندگان صغیر هستند. اینان اند که بر روی مردم عقب مانده و خرافی سرمایه گذاری می کنند. به همین دلیل علمای دینی و سردمداران رژیم جمهوری اسلامی مانع بزرگ بر سر راه علم و پیشرفت و مدرنیسم و آزادی و برابری و در نهایت آگاهی اجتماعی به شمار می روند. زیرا آگاهی زنگ خطر پایان تاریخ مرتجعین مذهبی را به صدا در می آورد.

در اصل امامت از اصول دین شیعه، «مردم» وظیفه دارند به حقانیت امامان اعتراف کنند و شکرگزار هم باشند که تحت ولایت هستند. اسلام از مردم می خواهد که تنها به آن دنیا یعنی به بهشت و جهنم فکر کنند که در صورت اطاعت یک راست به بهشت خواهند رفت. به این دنیا و مادیات نیندیشند چرا که این دنیا فانی است و می گذرد. بر این تفکر اگر مردم اعتراض کنند و یا خدای نکرده! برای سرنگونی حکومت اسلام برخیزند، مطمئن باشند که عذاب الهی و شمشیر ذوالفقار علی و قوانین قصاص، ترور، شکنجه و اعدام در انتظارشان خواهد بود و از آن مهم تر این که جهنمی (!!)

خواهند شد. سرانجام تاکید می کنند خداوند ناظر بر جهان است، همه چیز را می بیند، می داند، عادل، قادر و تواناست؟! معلوم نیست این چه خدائی است که این همه خط و نشان برای مردم می کشد و آنان را از عذاب «جهنم» می ترساند؟ مگر غیر از این است که خدا را تنها مردم ناآگاه و خرافی و درمانده پرستش می کنند و مبلغین و علمای دینی اساسا برای اسارت مردم و حفظ موقعیت اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی خود مردم را به بهشت و جهنم حواله می دهند؟ اظهارات آخوندها در این مورد واقعا شنیدنی است.

آیت الله مصباح یزدی، از حوزه علمیه قم در مورد اطاعت مطلق بندگان از امام و ولایت فقیه می گوید: «ولایت الهی پس از پیامبران و اولیای الهی به ولی فقیه داده شده است تا اختیار امر و نهی بر مردم در جامعه اسلامی مشخص باشد.»

خاتمی در ۶ اکتبر ۹۸، در اجتماعی در دانشگاه تهران، تاکید می کند:

«نظریه ولایت فقیه در قانون اساسی مبنای نظام است. بنا بر این نظریه ولایت فقیه یک نظریه در کنار سایر نظرات فقهی نیست.» خاتمی در جواب منتقدین ولایت فقیه می‌گوید: «با سست شدن ایمان مردم و مبادی نظم جامعه به چه کسی و چه چیزی کمک می‌کنیم؟ این جور بهره‌گیری از آزادی، زیان‌های خودش را دارد.» الگوی خاتمی و حامیان وی، یعنی پیروان «خط امام» آیت‌الله خمینی است. خمینی در کتاب حکومت اسلامی خود، رژیم اسلامی و قوانین آن را چنین تعریف می‌کند: «حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروط است. البته نه مشروط به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروط از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود... هیچ‌کس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت... حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد... قیم صفار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد... اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست.» آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان رژیم نیز با ارسال نمابری به خبرگزاری ایرنا، در آستانه بیستمین سال حاکمیت سیاه رژیم اسلامی، می‌نویسد: «بسمه تعالی: با سلام، به دنبال تحریف‌های مغرضانه‌ای که از سخنان اینجانب در جمع انجمن محترم جماعت تهران در بعضی روزنامه‌ها صورت گرفته است، لازم دانستم مطالب ایراد شده را توضیح دهم. این مضمون در روایات متعدد وارد شده که آل محمد (ص) پدر معنوی امت‌اند، هدایت و ارشاد مردم را به عهده دارند و بعد از آن‌ها امت حالت یتیمی را دارند که سایه پدر از سرش کوتاه شده و سفارش کرده‌اند که علما به جای امامان از آن‌ها کفالت کنند و هدایت امت را به عهده گیرند، مانند قیمی که بعد از پدر، متکفل اداره امور ایتام می‌شود.» جنتی در آخر نمابر خود می‌افزاید: «اگر این مضمون اشکال دارد باید به حضرت صادق اعتراض کرد و اگر اشکال ندارد چرا برای بازاریابی و... به فتنه‌انگیزی، افترا و ایجاد سوءظن متوسل شویم.»

آیت‌الله جنتی که یکی از چهره‌های سرشناس رژیم است، علی‌رغم این که خود می‌داند چنین نظریه‌ای را اکثریت مردم قبول ندارند با این همه می‌خواهد که

مردم اظهارات یاوه گویانی همچون او و سایر فسیل‌های مجلس خبرگان و دیگر ارگان‌های رژیم را باور کنند.

نظر و رساله‌ها و توضیح‌المسائل آخوندها با تفاوت‌هایی که در لحن و نگارش‌شان وجود دارد در ریشه با هم یکی هستند و همگی پایه و اساس نظر خود را بر قوانین اسلام و قرآن و نقل قول‌هایی که از پیامبران و امامان وجود دارد متمرکز می‌کنند. بنابراین، اعتراضات و نقدها نباید فقط به آخوندها محدود شود، بلکه باید مستقیماً احکام اسلام و رفتار و کردار پیامبر و جانشینان او را نیز در برگیرد تا روشنگری کامل شود و آگاهی ارتقا یابد. یعنی واقعیت امر این است که در ایده‌نولوژی اسلام، بشر باید تابع اوامر خدا و نماینده او در روی زمین باشد. زیرا مردم «صغیر» هستند و علمای دینی می‌توانند آن‌ها را به هر راهی که منافع‌شان ایجاب می‌کند، بکشانند.

پر واضح است که جنبش‌های اسلامی، در آسیا و آفریقا و در اروپا، ضد انسانی و ارتجاعی هستند. مهم‌تر از همه مبارزه علیه جنبش‌های اسلامی و افشای مذهب، مبارزه‌ای است که از حرمت و موجودیت انسان و آزادی و برابری دفاع می‌کند. به علاوه چنین مبارزه‌ای اجتماعی و مردمی و برحق است که می‌خواهد دست مذهب و قوانین آن و تعرض دولت‌ها و سازمان‌های اسلامی را از جان و زندگی مردم کوتاه نماید. سردمداران مذهبی فتوا می‌دهند: «کافر ظالم است زیرا که کفر تجاوز به حدود الهی است. بنابراین، مسلمانان به طور دائم باید بر علیه «کفار» در حال جنگ و جهاد باشند!» چنین نظریه‌ای روشن است که مسخره و در عین حال ضد انسانی است. فسیل‌های مذهبی و قرون وسطائی، تجاوز به «حدود الهی» را به عنوان وسیله ارباب بشر در آغاز هزاره سوم، که با علم و تکنیک آشناست، مورد استفاده قرار می‌دهند! یعنی آپولوها، سفینه‌ها، جت‌ها و هواپیماها، ماهواره‌ها، تعابر، اینترنت و... که از آسمان اول تا هفتم را - که گویا بارگاه خدا در آن قرار دارد - می‌شکافند و به میلیون‌ها انسان خدمات می‌دهند؛ براساس چنان نظریه‌ای بدون چون و چرا باطل است و به دلیل این‌که به حریم الهی تجاوز کرده‌اند؛ باید نابود شوند. جنگ ماهواره‌ای رژیم جمهوری اسلامی هم از همین نظریه سرچشمه می‌گیرد. همچنان که طالبان تلویزیون و دوربین‌های عکاسی را ممنوع و نابود می‌کند.

تاریخ نشان داده است که در هر جا که دین - اسلام، مسیحیت و یهودیت - به

قدرت رسیده، جنایت آفریده است. قرآن، انجیل و تورات کتاب‌هایی هستند که زن را نصف انسان معرفی می‌کنند و به مریدان خود آپارتاید جنسی و خرافات یاد می‌دهند. پس لازم است که هر گونه باور دینی امر خصوصی افراد تلقی شود و دین نباید حق در دخالت امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را داشته باشد. این دخالت دینی در هر گوشه دنیا که باشد در نهایت به فاشیسم و فاجعه انسانی منجر خواهد شد و بس.

اساسا دین و جنبش‌های دینی عموماً و جنبش‌های اسلامی خصوصاً، عشق و علاقه و زیبایی و شادی و انسان دوستی را نابود می‌کند. تخم کینه، دشمنی، تفرقه و خصومت را در ذهن و فکر انسان می‌کارد. در چنین شرائطی مسلم است که اولین قدم آزادیخواهی و مساوات‌طلبی این باشد که انسان خود را از قید و بند هر نوع مذهب و همه تفکرات ارتجاعی و عقب مانده رها کند و بدون در نظر گرفتن عقیده و مرام سیاسی و ایدئولوژیکی و بدون توجه به جنسیت، ملیت و رنگ پوست انسان‌ها، از حرمت انسانی و از آزادی‌های بی‌قید و شرط اجتماعی و سیاسی و برابری دفاع نماید. واضح است که انسان قابل احترام است و آنچه که باید مورد نقد قرار گیرد، تفکر و گرایش و نظر انسان است. هیچ دولت، حزب، نهاد سیاسی و یا اجتماعی و هیچ فرد حق ندارد حرمت و موجودیت انسان را زیر سؤال ببرد. انسان‌ها آزاد هستند که هر نوع مذهب و ایدئولوژی و مرام سیاسی را قبول بکنند یا نکنند. انسان‌ها آزادند که دین داشته باشند یا بی‌دین باشند، انسان‌ها آزاد هستند که خود را مدافع این و یا آن گرایش بدانند. اما بسیار مهم و حیاتی است که بدانیم کدام جنبش و ایدئولوژی قابل حمایت است؟ این جنبش‌ها چه نگرشی نسبت به آزادی‌های فردی و اجتماعی و برابری واقعی حقوق زن و مرد دارند؟ منافع چه طبقه‌ای را نمایندگی می‌کنند؟ آیا حرمت انسانی را پاس می‌دارند؟ حرمتی که ایجاب می‌کند احکامی چون سنگسار، شکنجه و اعدام، صدور فتوا برای اعمال تروریستی و کلیه قوانین ضد انسانی لغو شوند و مجازات زندان برای انسان ... با هر باور و عقیده‌ای - باید بدون چون و چرا بر چیده شود.

ناگفته نماند که جنبش ضد مذهبی در ایران یک جنبش قوی و اجتماعی و تاریخی است. ۱۵۰ سال پیش میرزا فتحعلی خان آخوندزاده، دین و خدا و آخوند را مسخره و رسوا نمود. ایرج میرزا، آقاخان کرمانی، صادق هدایت، علی دشتی، کسروی و... با آثار ارزنده و ضد مذهبی خود، خدمت درخور و

شایسته‌ای کرده‌اند. در سطح احزاب و سازمان‌های ایرانی نیز شاهد بوده‌ایم که آن‌ها به بهانه احترام به عقاید «توده»‌ها خود را به این عرصه وارد نکرده و یا کم‌تر روشنگری کرده‌اند. مسلماً باید در نقد مذهب و دفاع از برابری زن و مرد و مدرنیسم، گام‌های فراتری برداشت تا سنت‌های جان‌سخت و تابوها فرو ریزند.

امروز بعد از گذشت بیش از دو دهه از حاکمیت نمایندگان خدا در ایران و جنایت‌های بی‌شمار آنان و دیدن و شنیدن وقایع افغانستان، الجزایر، لبنان و... دیگر کم‌ترین اعتقاد و باوری نباید به خدا و نمایندگان زمینی آن داشت. بند ناف همه جریان‌های اسلامی به قوانین قرآن و اسلام وصل است. مردم ایران با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند که رژیم جمهوری اسلامی و قوانین آن، ضد انسانی است و غیر از جنگ و مقاتله و جهالت و آدمکشی و ترور و اختناق، گلی بر سر مردم نرده است. چه کسی حاضر است دختر خردسال خود را به عقد مردان مسلمان که خود را ادامه‌دهنده راه محمد و علی می‌دانند، در آورد تا بر مبنای قوانین اسلامی به جسم کودک‌شان تجاوز شود؟! مگر جامعه انسانی مخالف (پدوفیل؟) نیست و آن را بزرگ‌ترین جنایت علیه بشر نمی‌داند؟ آیا مردم نابرابری اقتصادی و اجتماعی را دوست دارند؟ آیا مردم نابرابری زن و مرد را قبول دارند؟ آیا مردم مخالف شکنجه، اعدام و احکام قرون وسطایی از قبیل سنگسار و قصاص نیستند؟

قطعاً هر انسان آگاهی چنین اعمالی را وحشیانه دانسته و محکوم می‌کند! به همین دلیل است که مردم ایران از رژیم اسلامی و کلیه عملکردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن خسته و بیزار شده‌اند. مردم به این نتیجه رسیده‌اند که با اتحاد و همبستگی طبقاتی و انسانی خودشان، می‌توانند بهشتی را که مذهب وعده آن را بعد از مرگ به آنان می‌دهد در همین زمین خاکی و زمانی که زنده هستند، بسازند. مردمی که از انتقام و ادامه آدمکشی و اعدام و شکنجه و تحقیر و جدانی انسان‌ها بر مبنای ملیت و جنسیت مخالف و بیزار هستند باید تنها و تنها از گله‌های حزب‌الله و آخوند و دار و دسته‌شان، امتیازات ویژه را بگیرند و آن‌ها را به کارهایی بگمارند که در اثر کار در زیر آفتاب هر چه بیشتر تر چهره‌شان نورانی‌تر شود! این جماعت تاکنون مفت و مجانی و از قبل استثمار کارگر و انسان‌های زحمتکش، گردن خود را کلفت کرده و دست به سیاه و سفید نرده، صاحب

ثروت‌های باد آورده‌ای شده‌اند.

مردم به این نتیجه رسیده‌اند که رژیم اسلامی را با مبارزه متحدانه خود بشکنند و می‌بینیم که اعتراضات مردم و اعتصاب‌های کارگری روز به روز در حال افزایش است. مردم بر خلاف ادعاهای رژیم و برخی گرایش‌های دیگر، هرگز قبول نداشتند که ایران زیر حاکمیت یک دولت اسلامی باشد، بلکه این رژیم و سیاست و فرهنگ خرافی و اسلامی خود را با زور سرنیزه، تهدید و سرکوب به مردم تحمیل کرده است. مردم بیش از یک صد هزار اعدامی داده‌اند که نگذارند رژیم جمهوری اسلامی، تثبیت شود. باور اکثریت مردم بر این است که مذهب در بهترین حالت، امر خصوصی انسان‌هاست و نباید در امور سیاسی و اجتماعی و آموزشی دخالتی داشته باشد.

افکار و عقاید انسان‌ها با تجربه‌هایی که کسب می‌کنند در جهت مثبت و گاه منفی تغییر می‌یابد. امروز طرفداران «خط امام» به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر با سرکوب و کشتار و اختناق نمی‌توانند رژیم را حفظ نمایند. پس باید مسیر را عوض کنند تا قادر به ادامه حاکمیت خود شوند. امروز رژیم و جناح‌های آن از جمله جناح موسوم به «دوم خرداد» که در ریاست جمهوری، مجلس ششم و شوراهای اسلامی شهر و روستا دور هم جمع شده‌اند؛ در واقع همان وزرا و وکلای سابق، برخی از نهادها و دانشجویان پیرو خط امام هستند که ارتجاعی و ضد تعالی انسان می‌باشند. و اکثریت روزنامه‌ها هم که با حمایت مستقیم و غیرمستقیم رژیم انتشار می‌یابند و وابسته به جناح «انحصارطلبان» و یا «دوم خرداد» هستند؛ در جهت حفظ رژیم، قلم فرسایی می‌کنند و - شعارهایی را که خاتمی در انتخابات (دوم خرداد ۷۶) ریاست جمهوری طرح کرده بود، شعارهایی از قبیل اجرای «قانون اساسی»، «جامعه مدنی» و «گفتگوی تمدن» ها - را آذین نوشته‌ها و مقاله‌های خود می‌کنند. همه قرائن و شواهد نشان می‌دهند که جامعه مدنی به روایت رژیم جمهوری اسلامی، افسانه‌ای بیش نیست.

«جامعه مدنی» و «قانون» که خاتمی آن‌ها را به مردم و به ویژه به زنان و جوانان نوید می‌دهد جامعه‌ای است که در آن قوانین اسلام تثبیت شده باشد و تعرضی از جانب مردم بر علیه اجرای آن قوانین وجود نداشته باشد. تنها افراد و نهادهای رژیم و مجریان به اصطلاح ذیصلاح قانون حق نظارت و پیگیری آن را داشته باشند. جلو دخالت‌های بی‌جا و زیاده روی‌ها گرفته شود

تا سرانجام رژیم با همه ارگان‌ها و قوانین خود، بر سرنوشت جامعه حکمرانی کند و امنیت سرمایه را تامین نماید. در جامعه مدنی خاتمی، از حقوق شهروندانی که آرا و عقاید خود را آزادانه مطرح کنند خبری نیست. قرار هم نیست چنین فضایی در حاکمیت اسلام وجود داشته باشد. به طور مثال: پوشش و فعالیت زنان آزاد باشد، جوانان مراکز فرهنگی و هنری خود را تشکیل دهند، کارگران حق تشکل و اعتصاب داشته باشند، نهادهای فرهنگی و اجتماعی آزادانه فعالیت کنند، سانسور لغو شود، احزاب مخالف فعالیت آزادانه داشته باشند، اعدام، شکنجه و ترور لغو شود و در نهایت حقوق فردی و اجتماعی شهروندان به رسمیت شناخته شود. مردم در انتخاب شدن و انتخاب کردن آزاد باشند؛ سایه شوم شورای نگهبان بر بالای سرشان نباشد و در سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود دخالت نمایند. زیرا موارد بر شمرده بالا در واقع از مشخصه‌های مدنیت انسانی و آزادی است. هیچ توهمی هم نباید داشت که در زیر نعلین آخوندهای اسلامی، بحث از آزادی‌های فردی و اجتماعی باشد. بلکه نخست باید شر و سایه شوم چنین رژیم‌هایی را با خیزش‌های توده‌ای وسیع و سراسری از سر مردم کم کرد. آنگاه می‌توان صحبتی از شهروندان متساوی‌الحقوق بدون در نظر گرفتن مذهب، ملیت و جنسیت به میان آورد. بدیهی است که در طول تاریخ بشر، آخوند و کشیش و خاخام و مسجد و کلیسا و کنیسه نقش ارتجاعی و ضد بشری را بازی کرده‌اند. کشیش و کلیسا در دوره حکومت هیتلر در خدمت فاشیسم بود. همچنان که در دوره رژیم شاهنشاهی نیز اکثر آخوندها در ایران در خدمت دربار و ساواک قرار داشتند.

داستان «گفت و گوی تمدن»ها نیز یکی دیگر از شعارهای خاتمی است که اگر متحقق شود، قرار است رژیم جمهوری اسلامی را از انزوای اقتصادی و سیاسی خارج کند و جای آن را در سیاست‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری بین‌المللی مشخص نماید. تازه آن هم به شرطی که رژیم جمهوری اسلامی در صلح خاورمیانه سنگ اندازی نکند، در امور کشورهای دیگر دخالت ننماید و قواعد همبازی‌های خود را رعایت کند. اما رژیم جمهوری اسلامی ایران، رژیمی است که با بحران سر کار آمده است و با بحران هم خواهد رفت. به طور واقعی این رژیم جمهوری اسلامی است که سیاست یکدست و مشخصی در مقابل غرب، به ویژه آمریکا، ندارد. و الا در طی سال‌های گذشته، اغلب

دولت‌ها از ترکیه تا آمریکا، از عربستان تا سوئد، از کشورهای آفریقایی تا آلمان، صداقت خود را به رژیم جمهوری اسلامی و منافعی که در بازار نزدیک به ۷۰ میلیونی و نیروی کار ارزان ایران دارند اعلام کرده‌اند. مثلاً موج ترورهائی که رژیم و سازمان اطلاعاتش در داخل ایران راه انداخت، موجب شد که اعتراضات وسیع و بی‌سابقه توده‌ای و اجتماعی در داخل و خارج کشور علیه رژیم به راه افتد و این حرکت قوی مردمی، در نهایت رژیم را مجبور ساخت که اعتراف نماید سازمان اطلاعات‌اش، ترور فعالین سیاسی و فرهنگی را انجام داده است. اما علی‌رغم این مسائل دولت‌های غرب به ویژه دولت آلمان، فرانسه و ایتالیا، به جای فشار به رژیم اسلامی در رابطه با ترور «شهروندانش»، از خاتمی استقبال کردند. این دولت‌ها بار دیگر با این عمل خود نشان دادند که رژیم ایران، مجاز است به هر جنایتی دست بزند، به شرط این که به داخل مرزهای ایران محدود باشد. بسیار روشن است که دولت‌های به اصطلاح دموکراتیک غرب، دنبال منافع اقتصادی و سیاسی خود هستند و دفاع آنان از «حقوق بشر»، تنها مصرف تبلیغیاتی دارد تا با گمراه کردن افکار عمومی مردم دنیا، به همکاری و معاملات و جنایات خود با رژیم‌های دیکتاتوری و سرکوبگر سرپوش بگذارند. اما به نظر می‌رسد تز «گفتگوی تمدن»‌ها نیز چندان کمکی برای برون رفت رژیم از بحران اقتصادی و سیاسی نخواهد کرد. چرا که اولاً رابطه دولت‌های غرب با رژیم اسلامی، بستگی به توازن قوا و مبارزه مردم ایران و حمایت سازمان‌های کارگری و سوسیالیستی، نهادهای انساندوست و سازمان‌های زنان در سراسر دنیا از مبارزات مردم ایران دارد. ثانیاً امنیت سرمایه و سرمایه‌دارانی که قصد سرمایه‌گذاری در ایران را دارند، باید از سوی رژیم جمهوری اسلامی تامین شود، که با توجه به رقابت و کشمکش‌های جناح‌ها، تحقق چنین امری چندان سهل نمی‌باشد. رفسنجانی، رئیس جمهور سابق رژیم، هم خواهان بهبود روابط با غرب بود. او نیز دوره‌ای برای غرب «پراگماتیست» و «میانه رو» شد اما برای خارج کردن ایران از انزوای اقتصادی و دیپلماتیک و گشایش فضای سیاسی، موفق نبود. یعنی عملاً دو دوره از ریاست جمهوری رفسنجانی، نه آرزوهای غرب را برآورده کرد و نه گشایشی سیاسی را در داخل سبب شد و نه توانست امنیت سرمایه‌گذاری را توانست متحقق سازد. امروز نقشی را که رفسنجانی نتوانست ایفا کند، «محمد خاتمی» با سیمای «نورانی و روحانی» و با لبخندهای «ملیح» در

عرصه سیاست داخلی و بین‌المللی بازی می‌کند؟ این سیاست بیش از یک دهه است (به ویژه بعد از خاتمه جنگ ارتجاعی ایران و عراق) بین رژیم جمهوری اسلامی و دولت‌های غرب آغاز شده است. بنابراین چنین سیاستی در بهترین حالت همکاران و طرفداران «خط امام سابق»، طیف توده‌ای - اکثریتی، جبهه ملی، جمهوریخواهان، نهضت آزادی، حزب دموکراتیک مردم ایران و طیفی از نویسندگان ملی و مذهبی را به شور و شعف وا می‌دارد. اساسا مردمی که رژیم تروریست جمهوری اسلامی را می‌شناسند، از هر روزنه امیدی و گشایشی استفاده می‌کنند تا مبارزه آزادیخواهانه خود را پیش ببرند. اگر امروز از فضای باز سیاسی در ایران، بحث می‌شود در واقع فضای بازی است برای جناح‌ها و نیروها و عناصر متعلق به خود رژیم. فضای باز سیاسی که مردم طالب آن هستند فضایی است که تنها با مبارزه همه جانبه علیه رژیم گشوده خواهد شد. یکی از پایه‌های جنگ رژیم علیه مردم در همین مقوله «آزادی» نهفته است. امروز کم‌تر کسی پیدا می‌شود که بدین حقیقت مسلم پی نبرده باشد که: رژیم جمهوری اسلامی، به مرحله پایانی عمر مفید خود نزدیک شده است. دیگر نه «جامعه مدنی اسلامی»، نه «قانون‌گرانی اسلامی»، نه «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و نه «آخوند خندان و معتدل»، هیچ کدام نمی‌توانند مبارزه در حال گسترش مردم را سرکوب کنند و به بیراهه بکشند تا سرانجام رژیم را از خطر اضمحلال برهانند.

اکنون، به دوره پایانی ریاست جمهوری خاتمی نزدیک می‌شویم. در این مدت نه تنها از جنگ رژیم علیه مردم کاسته نشده است بلکه سرکوب کارگران، زنان، جوانان و به کارگیری قوانین ارتجاعی و ضد بشری همچون سنگسار، قصاص، اعدام و ترور همچنان ادامه دارد. فقر و فلاکت اقتصادی نیز، خانمان براندازانه به رشد خود ادامه می‌دهد. تروریسم رژیم جمهوری اسلامی و از دم تیغ گذراندن مخالفین، سیاستی است که رژیم بدون این سیاست نمی‌تواند به حاکمیت خود ادامه دهد. هدف از ترور نویسندگان و چهره‌های سیاسی، آفریدن آن فضای رعب و وحشتی است تا مردم را از میدان اعتراض سیاسی و اجتماعی دور سازند. اما وقتی با اعتراض وسیع مردم رو به رو شدند، خاتمی، خامنه‌ای، رفسنجانی و همه سردمداران ریز و درشت رژیم بسیج شدند تا راه گریزی برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود پیدا کنند. فشاری که بر پیکر رژیم وارد شد سبب گردید که کشمکش جناح‌ها زیاده‌تر و عمیق‌تر شود. چنین

روندی هر چه بیشتر سردمداران رژیم را در نزد مردم و افکار عمومی دنیا رسوا ساخت. اما هنگامی که کل رژیم زیر سؤال رفت همه جناح‌ها یکشبه اختلاف خود را کنار گذاشتند تا داستان ترورها را فیصله دهند.

رژیم جمهوری اسلامی بیش از دو دهه است که بر مردم یک کشور نزدیک به ۷۰ میلیونی تحمیل شده است. رژیم جمهوری اسلامی، رژیم بیش از صد هزار اعدام، رژیم آپارتاید جنسی، رژیم بی حقوقی مطلق مردم، رژیم جهل و خرافه، رژیم قوانین قرون وسطانی، رژیم سنگسار، ترور و اعدام است. رژیم ضد کودک، ضد شادی، ضد مدنیت، علم و هنر مدرن انسانی است. رژیم فقر و فلاکت است.

محمد خاتمی، در عرصه اقتصادی و تنظیم بودجه نیز، نه تنها همان شیوه سنتی تنظیم بودجه را که «سردار سازندگی» داشت ادامه داد؛ بلکه از یک طرف با اختصاص بودجه بیشتر به ارگان‌های سرکوب و مذهبی و از طرف دیگر با اختصاص کم‌ترین بودجه به رفاه عمومی مردم، نشان داد که عملاً نه در عرصه اقتصادی و نه در عرصه سیاسی و فرهنگی، تفاوت چندانی با دیگر سردمداران رژیم ندارد. تفاوت وی به عنوان رییس جمهور و کل جناح «دوم خرداد»، تنها در طرح شعارهایی است که جنبه اجرایی نداشته و هیچ ضرری هم به نظام و اسلام نمی‌رساند. علاوه بر این، اوتوهم بخشی از توده‌های مردم نسبت به رژیم را نیز، برای یک دوره معین، پدید می‌آورد و عمر رژیم را طولانی‌تر می‌کند. امروز در سطح جهان، شاهد این واقعیت هستیم که در کشورهای غرب هم، برنامه اقتصادی و سیاسی حکومت سوسیال دموکرات‌ها تفاوت زیادی با حکومت دیگر احزاب بورژوازی ندارد و تلاش و رقابت آنان برای کسب حاکمیت و حفظ منافع اقتصادی و سیاسی‌شان است و نه منافع مردم. حال این وضعیت تا آنجا که به ایران بر می‌گردد به کلی متفاوت است. اولاً، هیچ حزب و سازمان و نهاد صنفی و سیاسی خارج از حاکمیت و جناح‌های آن اجازه فعالیت ندارد. هر گونه فعالیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خارج از حاکمیت به شدت سرکوب می‌شود. ثانیاً، بسیار غیرعلمی و غیر واقعی خواهد بود که سیاست‌های اقتصادی و سیاسی خاتمی را خارج از چهارچوب بیش از دو دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، قانون اساسی و بنیان‌های پایه‌ای آن مورد بررسی قرار داد. به عنوان مثال خاتمی، در هر فرصتی به اجرای «قانون اساسی» تاکید می‌ورزد. فرض کنیم که همه

ارگان‌های رژیم، ماده به ماده و بند به بند قانون اساسی و دیگر قوانین حقوقی و جزایی اسلامی را رعایت نمایند؛ آیا سنگسار، قصاص، شکنجه، اعدام، سانسور، قوانین ضد کودک و ضد زن لغو خواهد شد؟ آزادی تشکل، اعتصاب، قلم، بیان رسمیت پیدا خواهد کرد؟ آیا قدرت و تصمیم‌گیری مطلق شورای نگهبان و ولایت فقیه که بر اساس قانون اساسی می‌توانند هر گونه قانونی را ملغی نمایند کم‌تر خواهد شد؟ آیا فقر و فلاکت تعدیل پیدا خواهد کرد؟ مسلماً هر انسان آگاهی خواهد گفت: نه تنها همه این بی‌عدالتی‌ها و سرکوب و سانسور به طور صریح در قانون اساسی وجود دارد، بلکه رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از قوانین مانند سرکوب سیستماتیک زنان، عقد دختران ۹ ساله، اجرای قصاص، سنگسار، اعدام، ترور مخالفین با صدور فتوای یک روحانی، رهبریت مطلق فردی و... را از اسلام و قرآن گرفته است. اگر هم این رژیم تاکنون نتوانسته اسلام «ناب محمدی» را پیاده کند دلیل‌اش مقاومت و مبارزه مردم علیه رژیم و قوانین اسلامی آن و جایگاه آن در عرصه بین‌المللی است. در چنین شرایطی، هر فردی که واقعا از این همه ظلم و ستم دل‌اش به درد می‌آید؛ نمی‌تواند نسبت به نکبت رژیم اسلامی بی‌تفاوت بماند! مردم و جریان‌های سیاسی باید با صدای بلند و با تمام وجود خواهان جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش شوند و از خصوصی شدن امر مذهب حمایت نمایند. به نظر نگارنده، خواست کم‌تر از این ره به جایی نخواهد برد و در بهترین حالت - چه آگاهانه و ناآگاهانه - به تقویت جناحی از رژیم منجر خواهد شد. اساساً برای هر انسان آزادیخواه و مساوات طلب باید چندش آور باشد که با جناحی از رژیم همسو شود و به بقای رژیم جمهوری اسلامی یاری رساند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران، در دو دهه اخیر بسیاری از عزیزان مردم را که مبارز راه آزادی و برابری بوده‌اند به کام مرگ فرستاده است. این رژیم، به لحاظ اقتصادی نیز اکثریت مردم را به خاک سیاه نشانده و امکان تهیه مایحتاج اولیه را از آنان سلب کرده است. بر پایه آمار بانک مرکزی جمهوری اسلامی (سه ماهه اول سال ۱۳۷۹)، درآمد سرانه مردم ایران، برابر با ۵۵۳۴۰۰۰ ریال، یعنی معادل با ۶۷۵ دلار (یک دلار آمریکا، ۸۲۰۰ ریال) بوده است. مقایسه این رقم با درآمد سرانه کشورهای اروپایی و حتی در مقایسه با ببرهای اقتصادی آسیا بسیار ناچیز است. در حالی که در سال

۱۳۵۵. یعنی دو سال قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ درآمد سرانه مردم ایران، بیش از ۲۰۰۰ دلار بود. این مقایسه به آسانی نشان می‌دهد که مردمی که برای رسیدن به یک زندگی آزاد و برابر و عدالت اجتماعی و رفاه بیشتر حکومت دیکتاتوری شاه را سرنگون کردند، توسط رژیم جمهوری اسلامی به فلاکت اقتصادی و سیاسی بدتری دچار شدند. برای جامعه در حال تحول ایران، به کار بستن تجارب انقلاب ۱۳۵۷ برای به دست آوردن مطالبات انقلاب، امری حیاتی و ضروری است. هر چند که این تجارب برای جامعه ما، بسیار گران تمام شده است، اما این تجارب تاریخی بسیار ارزنده بوده و تا حدودی چراغ راه آینده محسوب می‌شود. شناخت نقاط ضعف و قوت حداقل ۲۵ سال اخیر جنبش‌های توده‌ای می‌تواند نقش مثبتی در انتقال تجارب ایفا نماید تا کمک کند مردم از چاله در نیامده در چاه سقوط نکنند. یعنی به قدرت و همبستگی طبقاتی خود باور داشته باشند و مستقیماً در امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی دخالت نمایند و سرنوشت خودشان را به دست خویش رقم بزنند تا آینده دلخواه خود را بسازند. آینده‌ای که در آن آزادی، رفاه و عدالت اجتماعی مردم، تامین گردد.

اما تحولات اخیر جامعه ایران، خصوصاً در ۲۰ سال گذشته نشان می‌دهد که مردم در سطح وسیعی وارد صحنه کارزار سیاسی بی‌امان با رژیم جنایتکار اسلامی شده‌اند. مردم با حرکت‌های اعتراضی خود در سطوح مختلف اجتماعی، به پیشتازی کارگران و جوانان و زنان و دانشجویان، خواهان جامعه‌ای آزاد و برابر و همچنین خواهان محاکمه سران رژیم به جرم سرکوب و ترور و جنایت علیه بشریت هستند. رهایی از چنگال این رژیم، نخستین گام مردم ایران به سوی آزادی و رهایی و راه رسیدن به یک زندگی انسانی است. گر چه می‌دانیم که اقلیتی از مردم و نیز جریاناتی هستند که در حفظ ماشین دولتی و رژیم منافع دارند. اینان در بهترین حالت تغییرات محدود در چهارچوب رژیم را می‌خواهند، آن هم در صورتی که کلیت رژیم، آسیب نبیند. بنابراین طبیعی است که این بخش از مردم و سازمان‌ها، مستقیم و غیر مستقیم از رژیم دفاع کنند.

امروز کشمکش در بالا شدت یافته است. اما همه جناح‌های جمهوری اسلامی اساساً در حفظ کلیت نظام و رژیم اسلامی و بقای آن منافع مشترک دارند. اگر خطر جدی رژیم را تهدید نماید شکی نیست که همه جناح‌های اصلی رژیم

اختلاف‌های خود را کنار می‌گذارند و در یک صف واحد علیه مردم قرار می‌گیرند. هم چنان که در حرکت دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ شاهد آن بودیم که از جبهه دوم خرداد و خاتمی تا رهبر و انصار حزب‌الله و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت رژیم، یک صدا علیه دانشجویان معترض وارد عمل شدند. در واقع امر محمد خاتمی، رئیس‌جمهور رژیم اسلامی، نقش توازن قوای جناح‌های رژیم را بازی می‌کند. خاتمی و هواداران وی تلاش می‌کنند راهی را پیدا کنند که از طریق آن کشتی در حال غرق شدن رژیم را به ساحل امنی هدایت نمایند.

از یاد نبریم که خاتمی یکی از سران همین رژیم است. او بیش از یک دهه وزیر ارشاد اسلامی بود که در اعمال سانسور و اختناق و تبلیغات جنگ ۸ ساله ایران و عراق، نقش مهمی را ایفا می‌کرد. بنابراین با انتخاب خاتمی درگیری جدیدی میان جناح‌های رژیم اسلامی به وجود آمد.

کارنامه خاتمی و دوم خرداد، کمابیش کارنامه‌ای است که در دو دهه اخیر در برابر چشم مردم گشوده است. چهارمین و آخرین لایحه بودجه دولت خاتمی (بودجه سال ۱۳۸۰) به مجلس شورای اسلامی نشان داد که شعارهای خاتمی و جبهه دوم خرداد مبنی بر «اصلاحات»، پوچ و تنها جنبه تبلیغی داشته است. نماینده مردم اصفهان، در جمع خبرنگاران پارلمانی گفت: «شورای نگهبان در سال ۷۰ پانصد میلیون تومان بودجه داشت، ولی در بودجه پیشنهادی برای این نهاد در سال هشتاد، ۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون تومان در نظر گرفته شده است...» و این در حالی است که سهم فرهنگ و آموزش از بودجه نیم درصد است. این تفاوت فاحش نشان می‌دهد که در، همچنان بر روی همان پاشنه سابق می‌چرخد. توزیع و اختصاص بودجه به نهادها و ارگان‌های رژیم قبل از هر چیز نشانگر اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور است که نتیجه آن جز فقر و فلاکت و گسترش بیکاری و دزدی و اعتیاد و فحشا و خودکشی چیز دیگری نمی‌باشد.

در عرصه سیاسی نیز زندان‌ها علاوه بر مخالفین سیاسی رژیم، پر از مدافعین رژیم (طرفداران جبهه دوم خرداد) است که گشایش مختصر در اوضاع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور را برای بقای رژیم و عبور از بحران‌ها مفید می‌دانند. در یک روز به دستور «رهبر» بیش از ۲۰ روزنامه و مجله تعطیل می‌گردد و مسئولان آن‌ها به زندان و محاکمه کشیده می‌شوند. بحث

مطبوعات در مجلس ششم «اصلاح طلبان» با دستور «رهبر» کنار گذاشته می شود که در تاریخ ایران اقدامی بی سابقه علیه آزادی بیان است. آن هم نه آزادی بیان واقعی، بلکه آزادی بیان یک جناح طرفدار خود رژیم. قبل از این واقعه، نویسندگان مدافع بدون قید و شرط آزادی بیان و قلم و مخالفین سرسخت سانسور، از هیات دبیران موقت کانون نویسندگان ایران، مانند مختاری و پوینده توسط سازمان امنیت و اطلاعات رژیم، با فتوای های مخفی و خط و نشان کشیدن علنی «رهبر» به قتل رسیدند. اکبر گنجی از فعالین دیروز سپاه پاسداران و طرفدار «دوم خرداد» و خاتمی، به ده سال زندان و پنج سال تبعید محکوم می گردد. به دلیل این که روزنامه نگار و نویسنده منتقد به پاره ای از سیاست های رژیم و جناح مقابل بوده است. سعید حجازیان یکی از مهره های اصلی رژیم، بنیانگذار سازمان اطلاعات و تئورسین جبهه دوم خرداد، در روز روشن توسط عوامل جناح به اصطلاح «انحصار طلب» مورد سوء قصد مسلحانه قرار می گیرد و فلج می گردد. این واقعه ها نشان می دهند که در درون رژیم اسلامی جریانات و قدرت های مختلف مافیایی ای شکل گرفته که در صورت به خطر افتادن موقعیت اقتصادی و سیاسی شان ظرفیت هر نوع خشونت و آدمکشی و راه انداختن جنگ داخلی در کشور - مثل نمونه افغانستان و یا یوگسلاوی سابق - را دارند.

هدف این نوشته نشان دادن واقعیت های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران، در دوره ۴ ساله ریاست جمهوری خاتمی و در واقع پیروزی چشمگیر جناح «جبهه دوم خرداد» رژیم و کارنامه جبهه دوم خرداد و محمد خاتمی است. دوره ای که دولت، مجلس شورای اسلامی، شوراهای اسلامی شهر و روستا، جناح مسلط در این دوره از حاکمیت ایران هستند. از طرف دیگر در این دوره بیشترین اعتصاب های کارگری و اعتراض های توده ای در شهرهای ایران و دانشگاه ها به وقوع پیوسته است. دوره ای که اختناق بیش تر شد، اعدام ها افزایش یافت، شهروندان ترور شدند، حتا اکثر نویسندگان و روزنامه نگاران طرفدار جبهه دوم خرداد دادگاهی و زندانی گردیدند، فقر و فلاکت افزایش پیدا کرد و در اثر سرکوب و اختناق، موج جدید فرار از ایران آغاز گشت. در چنین شرایطی است که از رئیس جمهور گرفته تا مجلس، کوچک ترین اقدام جدی و موثر برای جلوگیری از این همه بی حقوقی از خود نشان ندادند و تنها به اظهار نظرهای مبهم و کلی که آن هم جنبه تبلیغی و

دامن زدن به توهم مردم داشته است؛ بسنده کردند.
نگارنده در طول ۴ سال اخیر که به طور روزمره و پیگیر مانند گذشته مسائل ایران را دنبال کرده، با مسئولیتی که در سردبیری ماهنامه «بامداد» داشت، از یک طرف به پیشبرد این امر کمک می‌کرد و از طرف دیگر سبب می‌شد که این امر به کندی پیش رود. اما علی‌رغم همه این مسائل شکی نیست که این مجموعه خالی از کمبود و اشکال نباشد. به ویژه اگر قرار باشد واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را به طور مستند مورد بررسی قرار داد بی‌شک نیاز به امکانات و حساسیت بیشتری هست.
امید است که این نوشته جایگاه خود را در راستای تقویت مبارزه بر حق آزادیخواهانه کارگران و زنان و جوانانی که به دنبال تحولات عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران هستند و تلاش می‌کنند به یک زندگی انسانی و مدرن و آزاد و برابر و بدون خشونت، جنگ، ترور، زندان، سانسور و اختناق برسند، پیدا کند.

فصل اول

انتخابات دوم خرداد ۷۶ و برخی
قوانین رژیم جمهوری اسلامی ایران

www.KetabFarsi.com

اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران قبل از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶

حجت‌الاسلام محمد خاتمی، در سال ۱۳۲۲ در خانواده‌ای روحانی در شهر اردکان متولد شد. وی از جمله در حوزه‌های علمیه قم و اصفهان درس دینی و در دانشگاه تهران فلسفه خواند. در سال ۱۳۵۷ سرپرستی مرکز اسلامی هامبورگ را بعد از آیت‌الله بهشتی، به عهده گرفت. در سال ۱۳۵۷ در اولین دوره مجلس شورای اسلامی از اردکان و میبد وارد مجلس شد. در سال ۱۳۵۹ از سوی خمینی رهبر رژیم جمهوری اسلامی به عنوان سرپرست روزنامه کیهان منصوب گردید. در سال ۱۳۶۱ در کابینه مهندس میرحسین موسوی به عنوان وزیر فرهنگ ارشاد اسلامی از مجلس رای اعتماد گرفت و در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی نیز در همین مسئولیت باقی ماند. وی تا انتخاب ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶، مشاور رئیس جمهور و رئیس کتابخانه ملی و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بود. با توجه به این سابقه خاتمی یکی از یاران نزدیک خمینی و از چهره‌های شناخته شده رژیم است.

محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به ریاست جمهوری رژیم اسلامی انتخاب شد. قبل از هر تحلیل و پیشداوری باید موقعیت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را در مقطع انتخابات و قبل از آن دید که چه علل و زمینه‌هایی باعث شد که خاتمی بر رقیب قدرتمند خود ناطق نوری فائق آید. علاوه بر آن در کشوری که ابتدا اعضای ۱۲ نفری شورای نگهبان، از بین صدها نفر ۴ نفر مورد تایید رژیم را انتخاب می‌کنند و سپس به مردم می‌گویند: حالا شما مجاز هستید از بین این ۴ نفر نماینده ما، به یکی رای بدهید؛ آیا می‌توان به چنین ترفند دیکتاتوری نام «انتخاب مردم» گذاشت؟! مهم‌تر از همه شرایط آن دوره را باید مورد بررسی قرار داد و دید چه زمینه‌هایی باعث تحولات دوم خرداد ۱۳۷۶ و حضور بی‌سابقه مردم در انتخابات شد؟

زمینه‌هایی از قبیل گرانی و تورم، بیکاری، فقر و فلاکت، مبارزه مردم علیه رژیم، شورش در شهرها، بحران اقتصادی، کشمکش جناح‌ها، تبلیغات و سخنرانی‌ها و وعده و وعیدهای خاتمی، پافشاری باند رقیب در اعمال جنایتکارانه، نفرت مردم از جناح حاکم و... از جمله مسائلی بودند که بستر اصلی انتخاب خاتمی و پیروزی چشمگیر جناح «دوم خرداد» را به وجود

آوردند.

در سال‌های اخیر صدها اعتراض وسیع کارگران، زنان، جوانان و این اواخر دانشجویان و روشنفکران در ایران به وقوع پیوسته است. نیروهای انتظامی رژیم از زمین و هوا مردم معترض «اسلامشهر» را به خاک و خون کشیدند. ده‌ها اعتصاب کارگری در ماشین سازی اراک، تراکتورسازی تبریز، بنز خاور، اعتصاب شکوهمند کارگران نفت و... به وقوع پیوست. بعد از مسابقه فوتبال و پیروزی تیم ایران بهانه‌ای شد که زنان حریم قوانین اسلام و مردسالاری را بشکنند و به زور وارد سالن ورزشی در تهران شوند. دختران و جوانان در خیابان‌ها به رقص و پایکوبی دست بزنند. علی‌رغم این که رژیم از همان اوائل حاکمیت، به بهانه «انقلاب فرهنگی» دست به کشتار دانشجویان زد و دانشگاه‌ها را از وجود دانشجویان و استادان چپ، معترض و مخالف رژیم پاکسازی نمود و برای ورود به دانشگاه‌ها ده‌ها مانع گذاشت و عوامل حزب‌الله را دسته دسته به عناوین مختلف در دانشگاه‌ها جای داد؛ تحرک جدید اعتراضی در دانشگاه‌ها به وجود آمد. از جمله ماموران رسمی پلیس مخفی، پاسدار، بسیجی و شوراهای اسلامی را برای کنترل و سرکوب دانشجویان در دانشگاه‌ها مستقر ساخت. شوراهای اسلامی کار را با انحلال شوراهای کارگران، برای کنترل جنبش کارگری جا انداخت. اما هیچ کدام از این شیوه‌های پلیسی مؤثر واقع نشد و اعتراضات موضعی و محدود به صدای خروشان اعتراض در دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و محلات فقیرنشین شهرها تبدیل شد و شعار «مرگ بر استبداد و مرگ بر ارتجاع» در فضای ایران طنین انداز گردید. جوانانی که خاطره‌ای از رژیم شاه و سرکوب‌های اوائل انقلاب ۱۳۵۷ نداشتند، نزدیک به نصف جامعه نزدیک به ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند؛ در صف مقدم اعتراضات اجتماعی قرار گرفتند. اکنون جوانان به میدان مبارزه آمده‌اند تا سرنوشت و آینده خود را به دست خویش رقم بزنند. جوانانی که به درستی نفرت‌شان از رژیم جمهوری اسلامی بی‌نهایت است. چرا که رژیم را مانع آزادی، شادی و زندگی انسانی خود می‌دانند. آنان از راه‌های مختلف با دنیای غرب و آزادی‌های نسبی که در اثر مبارزه کارگران، زنان و انسان‌های آزادیخواه و گرایش‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جوامع مدرن غرب کسب شده است آشنا هستند و تفاوت عظیم زندگی خود با جوانان غرب را مقایسه می‌کنند. با تکیه بر اطلاعاتی که از اقوام خود در اروپا

می‌گیرند و یا از طریق ماهواره و فیلم ویدیویی و اینترنت دریافت می‌کنند به این نتیجه می‌رسند که نکبت و سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی و قوانین ضد انسانی آن مانع رشد و آگاهی و پیشرفت و شادی‌شان است. گفته می‌شود جوانان، آخوند، سران دولت، انصار حزب‌الله، خواهران زینب، بسیجی، پاسدار و به ویژه احکام اسلام را به مسخره می‌گیرند و هزاران جوک برای آنان می‌سازند. خمینی که در رؤیای ساختن امپراتوری اسلامی بود، می‌گفت: حکومت اسلام به ارتش ۲۰ میلیونی جوانان که در راه اسلام جنگ و جهاد کنند نیاز دارد. در حالی که امروز این جوانان که در حاکمیت رژیم اسلامی و مدارس اسلامی بزرگ شده‌اند، خود را آماده می‌کنند تا دودمان رژیم اسلامی و هر آنچه را که رنگ و بونی از اسلام و قوانین آن دارد؛ براندازند. و دنیای آزاد و انسانی و بهتر و شایسته انسان هزاره سوم را با مدرن‌ترین ایده‌ها و افکار و امکانات بسازند. این عزم و اراده جوانان ایران است.

عامل مهم و اصلی، جنگ رژیم علیه مردم آزادیخواه است. با اوجگیری اعتراضات و ناراضی‌های عمومی مردم، سران رژیم اسلامی از خامنه‌ای رهبر تا رئیس مجلس، رئیس جمهور، فرماندهان ارگان‌های سرکوب، امام جمعه‌ها، انصار حزب‌الله، خواهران زینب، مدافعان اسلام ناب محمدی، طرفداران جهل و جهالت، چماقداران ریز و درشت، جوخه‌های ترور و... همگی بسیج شده‌اند که با چنگ و دندان و به زور سرنیزه، رژیم نکبت بار خود را حفظ نمایند و در این راه از هیچ جنایت آشکار و نهان ابایی ندارند. آنان در اشکال مختلف و به عناوین گوناگون «مبارزه با تهاجم فرهنگی»، «مبارزه با استکبار جهانی»، «مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم»، «مبارزه با کافران بی‌دین»، چماقداران، نیروی قداره‌بند حزب‌الله و جوخه‌های ترور خود را به میدان می‌آورند تا با آفریدن رعب و وحشت، مردم را مرعوب و ساکت نمایند. حمله به اعتراضات کارگری، به حقوق زنان، یورش به دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، به روزنامه‌ها، به نویسندگان و هنرمندان، زندانیان سیاسی، خانواده‌های فعالین سیاسی و... تنها گوشه‌هایی از جنگ رژیم علیه مردم است که قبل از هر چیز نمایانگر ناتوانی، بحران و بی‌ثباتی خود رژیم می‌باشد. فشارهای کمرشکن اقتصادی و تورم، مسأله مهمی است که در پائین به آن‌ها خواهیم پرداخت.

عامل دیگر دعوای فرعی است که در خود حکومت و بین جناح‌های آن وجود دارد. یک جناح فکر می‌کند که با یک درجه سازش و گشایش با جذب

بعضی از ناراضیان، امکان ادامه حیات رژیم امکان پذیر است. جناح دیگر ترجیح می دهد که با زور و تهدید و با رعب و وحشت و اختناق بتواند حیات رژیم را تضمین کند. این جناح فکر می کند هر گونه عقب نشینی در مقابل اعتراضات مردم، به ضرر حاکمیت است. اولی از «حکومت قانون» و «جامعه مدنی» و مدارا با مردم حرف می زند و دومی بر قوانین اسلامی و آماده باش دائمی مسلمین برای جهاد و سرکوب و به مهار کشیدن جامعه، برای بقای رژیم و اسلام پافشاری می نماید. لازم به تاکید است که هر دو جناح حکومت، تلاش می کنند که رژیم را از خطر اعتراضات مردم و گسترش آن و خطر سرنگونی برهانند و بقای رژیم را ممکن سازند. البته هر کدام به روش خود. مسلم است که هیچ یک از جناح ها، مخالف قانون اساسی و قوانین جاری که در واقع ریشه سرکوب و کشتار و ترور در آن نهفته است مخالفتی ندارند. در پاتین به برخی از این قوانین اشاره خواهیم کرد. هیچ کدام از جناح ها خواهان لغو اعدام و شکنجه نیستند، خواهان آزادی و لغو حجاب اجباری و قوانین آپارتاید جنسی نمی باشند، خواهان آزادی احزاب و نهادهای مستقل از دولت و جناح های آن نیستند، آزادی تشکل، اعتصاب، اجتماعات و آزادی بیان و قلم را نمی خواهند. مخالف سنگسار، بریدن دست و پا و قصابی بر اساس قوانین بدوی اسلام نمی باشند. آزادی جوانان و تفریح و شادی مردم را نمی خواهند. بلکه همان طور که اشاره شد ادامه جنگ قدرت آن ها از پاسخ به این پرسش بر می خیزد که از کدام طریق می توان جامعه و مردم را مهار کرد و بقای رژیم را تضمین کرد. اگر چه همه جناح ها در حفظ و نگاهداری رژیم منافع مشترک دارند.

مسئله دیگر، اوضاع منطقه ای و جهانی، انزوای دیپلماتیک بعد از واقعه میکنونوس در برلین، همکاری با جوامع بین المللی و به ویژه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود.

در چنین شرایطی انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ اهمیت فوق العاده ای برای مردم و جناح های رژیم پیدا کرد. مردم در سطح وسیع و فعال تری وقایع را دنبال می کردند. نسبت به مسائل و موضع گیری ها حساسیت بیشتری از خود نشان می دادند. بنا بر این مردم و به ویژه جوانان و زنان، با حضور وسیع خود در انتخابات، معیارهای سابق را بر هم زدند.

شورای نگهبان رژیم از میان ۲۳۸ نامزد انتخاباتی تنها ۴ نفر را از صافی «تشخیص صلاحیت» خود گذراند. در این «انتخابات» نه تنها هیچ انسان آزادیخواه و آزاداندیش در لیست انتخابات نبود بلکه همه نامزدها مسلمان و از چهره‌های شناخته شده رژیم اسلامی بودند.

سرانجام چهار نفر در لیست انتخابات باقی ماندند که دو نفر از آن‌ها بیشتر دکور بودند. چرا که نقشی در تبلیغات نداشتند. اما ائتلاف‌ها و جناح بندی‌ها حول ناطق نوری، رئیس مجلس شورای اسلامی، به اصطلاح نماینده جناح «رسالت» و محمد خاتمی جناح «خط امام» سابق شکل گرفت. کشمکش و نمایش قدرت اوج گرفت و از درون جلسات و نهادها و ارگان‌ها و سران رژیم فراتر رفت و به درگیری در سطح خیابان‌ها و تجمعات انجامید. هر دو نماینده از مهره‌های اصلی و شناخته شده رژیم، از بدو حاکمیت آن هستند. خاتمی نماینده امام در روزنامه کیهان بود. وی بیش از ده سال وزیر ارشاد اسلامی بود که بیش‌ترین قوانین سانسور و اختناق و خمیر کردن کتاب‌ها و فیلم‌ها و قانون مطبوعات در دوره وزارت ایشان تثبیت گردید. با تبلیغات جنگ که قسما به عهده وزارت ارشاد بود؛ دسته دسته جوانان مردم از پشت میز مدارس به قتل‌گاه جبهه‌های جنگ فرستاده شدند. اما در این انتخابات یک عامل بسیار مهم عمل می‌کرد: از رهبر گرفته تا ارگان‌های مختلف، بیش‌تر مدافع ناطق نوری بودند. همان‌طور که اشاره شد مردم نسبت به این موضع‌گیری‌ها حساسیت فوق‌العاده‌ای از خود نشان دادند. اولاً در سطح وسیعی در انتخابات شرکت نمودند. ثانیاً خاتمی را نسبت به نوری قابل تحمل‌تر تشخیص دادند. ثالثاً کسانی که قصد شرکت در انتخابات را داشتند گزینه دیگری جز این که به نوری و یا به خاتمی رای بدهند؛ نداشتند. رابعاً مردم تا حدودی می‌دانستند که اگر به خاتمی رای بدهند «نه» بزرگی به رژیم گفته‌اند. چرا که اکثریت نظام، انتخاب ناطق نوری را مد نظر داشت. علاوه بر این خاتمی شعار «دولت قانون» و «جامعه مدنی» و «ایران برای همه ایرانیان» و موقعیت بهتر برای زنان و جوانان را می‌داد. هر چند که مردم به گفته‌های خاتمی باور نداشتند و گوش‌شان سال‌هاست که به این وعده‌های خالی عادت کرده است. اما مردم با رای دادن به خاتمی، توجه رژیم را به وجود جوانانی که پا به

عرصه اجتماعی گذاشته‌اند و پر از انرژی می‌باشند جلب کردند. این حرکت، پیام شکست رژیم و هشدار اجتماعی قوی به سوی تغییر و تحولات اساسی را به دنبال داشت.

قبل از انتخابات، اکثریت وسیع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، روحانیت مبارز، انصار حزب‌الله، جامعه مؤتلفه اسلامی، مجلس خبرگان، امامان جمعه، ۱۹۰ تن از نمایندگان مجلس اسلامی، رئیس قوه قضائیه، وزیر اطلاعات، وزیر فرهنگ و ارشاد، روزنامه رسالت، ابرار، قدس، کیهان، اخبار، رادیو و تلویزیون و... به حمایت از ناطق نوری برخاستند.

از محمد خاتمی نیز مجمع روحانیون مبارز، دو نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، گروه کارگزاران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت، سازمان‌های اسلامی زنان، تعدادی از هنرمندان و نویسندگان، ۱۷ نفر از اعضای سابق کابینه میرحسین موسوی، نشریه عصر ما، روزنامه سلام و... حمایت کردند.

در نهایت امر، بر اساس آمارهای رسمی رژیم، ۳۰ میلیون نفر در دوم خرداد ۱۳۷۶ به پای صندوق‌های رای رفتند؛ ۷ میلیون نفر به ناطق نوری رای دادند، ۳ میلیون نفر رای سفید و یا به دو کاندیدای دیگر رای دادند و حدود ۲۰ میلیون نفر نیز به خاتمی رای دادند.

البته ناگفته نماند شیوه انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی را با معیارهای انتخاباتی رایج در کشورهای که قانون انتخاب شدن و انتخاب کردن وجود دارد، یکسان دانست و اسم آن را انتخابات گذاشت. به دلیل این که در جمهوری اسلامی، انتخابات آزاد وجود ندارد. رژیم مردم را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهد. یعنی نخست، رژیم چند نفر نامزد دلخواه خود را تعیین می‌کند و سپس به مردم می‌گوید: حالا شما مجاز هستید که به یکی از این افراد رای بدهید! علاوه بر این شرکت و عدم شرکت مردم در انتخابات یک طرفه است چرا که احزاب و سازمان‌ها و افراد نمی‌توانند نماینده دلخواه خود را نامزد کنند. در هر صورت رای دهندگان به ناچار رای خود را به اسم یکی از نامزدهای اعلام شده و منتخب رژیم در صندوق می‌ریزند. اساساً انتخابات در رژیم جمهوری اسلامی، تقسیم قدرت بین «خودی» هاست، نه گرایش‌های خارج از حاکمیت. فراتر از همه، رئیس جمهور طبق قانون اساسی رژیم اسلامی باید از رهبر تبعیت کند. یعنی رهبر ماقوق به قوه مقننه،

اجرائی و قضایی است که صراحتاً در قانون اساسی این اختیارات به رهبر داده شده است. رهبر به مثابه نماینده خدا و قیم مردم مافوق قانون است و طبق قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی می‌تواند هر گونه انتخابات، نهاد، مجلس و... را منحل نماید. بنابراین انتخابات در ایران فقط جنبه نمایشی و ظاهری دارد.

چند اصل از قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی ایران

اشاره به پاره‌ای از مواد قانون اساسی کافی خواهد بود که چهره واقعی رژیم جمهوری اسلامی را که رژیم اختناق آفرین و دیکتاتور است بر ملا سازد. این اشاره، از سوی دیگر بازگو کننده این واقعیت نیز خواهد بود که در چهارچوب قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی و با ممنوع بودن هر گونه فعالیت تشکل سیاسی مخالفین رژیم، اتحادیه و شوراهای کارگری، آزادی بیان و قلم، هیچ انتخاباتی، آزاد نمی‌باشد. در واقع در ایران امروز، نه قوانین شناخته شده بین‌المللی، بلکه قانون مطلق جنگل و درنده خویی حاکم است.

خاتمی بر اساس اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی انتخاب شد. در این اصل چنین آمده است: «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرائط زیر باشند: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور، انتخاب گردد.»

در این جا قصد این نیست که همه قوانین جمهوری اسلامی شاهد مدعا آورده شود بلکه تنها به چند نمونه اشاره می‌شود تا منظور و هدف و ادعای خاتمی از به اصطلاح «دولت قانون» و رعایت «قوانین» برای خواننده ملموس‌تر شود.

اساساً قوانین رژیم اسلامی ریشه در احکام اسلام و قرآن دارد. به ویژه رژیم اسلامی در طول بیش از بیست سال حاکمیت خود کوشیده تا همه قوانین و حتی زندگی خصوصی مردم را نیز با قوانین اسلام منطبق نماید. اگر در جاهائی موفق نشده است این امر ناشی از اعتراض و مقاومت مردم بوده که

اجازه نداده‌اند قوانین ارتجاعی اسلام را در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان حاکم نمایند.

به موجب اصل دوم، از اصول کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان:

۱. خدای یکتا (لااله الاالله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر او.
۲. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.
۳. معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا.
۴. عدل خدا در خلقت و تشریح.
۵. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی.
۶. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا.

اصل پنجم، از اصول کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند، و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد الشرائط بالا طبق اصل یک صد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.

به موجب اصل ۱۰۷: تعیین رهبر به عهده مجلس خبرگان است.

اصل ۹۱: به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورائی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

- ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عده با رهبر یا شورای رهبری است.
- ۲- شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوق دانان مسلمانی که به وسیله شورای عالی قضائی به مجلس شورای اسلامی معرفی

می‌شوند و با رای مجلس انتخاب می‌گردند.

اصل نود و سوم: مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان.

اصل نود و چهارم: تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.

اصل نود و هشتم: تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.

اصل نود و نهم: شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رئیس جمهور، انتخابات مجلس شورای ملی و مراجعه به آرا عمومی و همه پرسی را بر عهده دارد.

اصل یک صد و دهم: وظائف و اختیارات رهبری:

۱. تعیین فقهای شورای نگهبان.
۲. نصب عالی‌ترین مقام قضائی کشور.
۳. فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:
 - الف. نصب و عزل رئیس ستاد مشترک.
 - ب. نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
 - ج. تشکیل شورای عالی دفاع، مرکب از هفت نفر از اعضای زیر:
 - رئیس جمهور
 - نخست وزیر
 - وزیر دفاع
 - رئیس ستاد مشترک
 - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
 - رئیس سازمان صدا و سیما
 - دو مشاور به تعیین رهبر

- د. تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
- ه. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
۴. امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرائطی که در این قانون می آید باید قبل از انتخابات به تایید شورای نگهبان و در دوره اول به تایید رهبری برسد.
۵. عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظائف قانونی یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت سیاسی او.
۶. عفو یا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور.
- همین چند نمونه از مواد قانون اساسی رژیم اسلامی، به خوبی روشن می سازد که اداره یک جامعه نزدیک به ۷۰ میلیونی، توسط ۱۲ عضو شورای نگهبان که نصف آن توسط خود رهبر که تنها نماینده خدا در روی زمین است و به هیچ بنی بشری جوابگو نیست، انتخاب می شوند و نصف بقیه که حقوقدان اسلامی هستند توسط رئیس قوه قضائیه که خود او هم منتخب رهبر است انتخاب می گردند. آیا این توهین و دهن کجی به بشر نیست؟ اگر زور سرنیزه و آدمکشی نظام نباشد آیا همین ۱۲ تن گلائیاتور اسلامی با رهبرشان می توانند جوابگوی چند دانش آموز مدرسه ای باشند؟ قطعاً نه!

www.KetabFarsi.com

فصل دوم

خاتمی در خط امام روح الله خمینی

www.KetabFarsi.com